

(مطالعه موردی اقدامات انگلستان در سه مقطع مشروطه، جنگ جهانی اول و دوم)

## تئوری سازه‌انگاری، تحولات معاصر ایران و لزوم تداوم بدبینی به قدرتهای جهانی (۲)

۲۱ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۱۲

تحولات تاریخی مهمترین منبع شکل‌گیری «ذهنیت تاریخی» کشورهاست. بر همین اساس ملتها و دولتهای جهان با تدقیق در فراز و نشیبهای به وقوع پیوسته در تاریخ کشورشان به تعریف دوستان و دشمنان خود می‌پردازند. اساساً و به پیروی از تئوری سازه‌انگاری ۲ می‌توان اینگونه گفت که اگرچه «کشورها دوست و دشمن دائمی ندارد» ۳ لکن هویت ملی هر کشوری که بیش از هر چیز تحت تاثیر تحولات تاریخی آن کشور ساخته شده است نقشی اساسی در تعیین دوست و دشمن دارد. مروری بر تاریخ معاصر ایران نشان از آن دارد که هویت ملی ایرانیان «به حق» با بدبینی و سوءظن مداوم نسبت به قدرتهای بزرگ جهانی به ویژه انگلستان همراه است. ۴ تنها کافی است تا مروری کوتاه بر گوشه‌ای از مناسبات بریتانیا با ایرانیان در تاریخ معاصر داشته باشیم.

جواد حق‌گو- جوان و تاریخ

(پ) جنگ جهانی اول و تجاوز متفقین به ایران

سیاستهای استعماری انگلستان در ایران در دوران پس از مشروطه نیز ادامه داشت به گونه‌ای که جنگ جهانی اول (لاوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۸) به یکی از اسفناک‌ترین ادوار تاریخی ایران تبدیل شد. در حالی که بسیاری از کشورهای جهان رسماً ورود خود به میدان جنگ جهانی اول را اعلام نموده بودند، در روز ۹ آبان ۱۲۹۳ هجری شمسی به دنبال صدور فرمان احمد شاه، مستوفی‌الممالک رییس‌الوزرا طی اعلامیه‌ای بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول را اعلام کرد. بی‌طرفی‌ای که متأسفانه هیچگاه مورد توجه قدرتهای درگیر در جنگ قرار نگرفت و خاک ایران از نواحی گوناگون مورد تجاوز ارتشهای متفقین و متحدین قرار گرفت.

در چنین وضعیتی بود که دو دولت همسایه ایران، یعنی روسیه و عثمانی، که در دو جبهه مخالف قرار گرفته بودند، نبرد خود را به خاک ایران کشاندند. البته در کنار دولتهای فوق بریتانیا و آلمان نیز در مناطق جنوبی و مرکزی ایران به جدال با یکدیگر پرداختند. تمام این امور به رغم آن بود که دولت ایران از یکسو اعلام بیطرفی خود را اعلان نموده بود و از سوی دیگر با کانون

اصلی جنگ یعنی اروپا فاصله زیادی داشت. با اینحال و به حسب خوی متجاوزانه قدرتهای درگیر در جنگ، ایران نیز در کانون این نبرد جهانی قرار گرفت و نتیجه‌ای جز قحطی، ویرانی و فلاکت عاید ملت ایران نشد.

محمدقلی مجد در کتاب «قحطی بزرگ» بر مبنای مدارک موجود در مرکز اسناد ملی ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که قحطی‌ای بزرگ در ایران در طی این سالها رخ داده است. مجد تحقیقاً بر این موضوع تأکید دارد که دولت بریتانیا عامل و مسبب اصلی این فاجعه انسانی بوده است. وی در پژوهش خود مستنداً بر این موضوع اشاره دارد که در آن مقطع زمانی بخش مهمی از محصولات کشاورزی ایران صرف تأمین مایحتاج ارتش بریتانیا شده است. نکته بسیار عجیب در اثر مجد آنست که ارتش بریتانیا از واردات مواد غذایی از بین‌النهرین و هند و حتی از آمریکا به ایران ممانعت به عمل آورده و اساساً با استفاده از این حربه به دنبال تداوم و تثبیت سلطه مطلق خود بر ایران بوده است.

در همین سالها بود که روسیه و انگلستان عملاً با انعقاد قراردادهایی ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تبدیل کرده بودند. یکی از این توافقنامه‌ها پیمان معروف ۱۹۱۵ بود که طی آن قلمرو نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران را بیش از آنچه که در پیمان ننگین ۱۹۰۷ مقرر شده بود، توسعه می‌داد. به موجب این پیمان دو کشور حقوق و امتیازات ارضی بیشتری برای خود در ایران قائل شدند و هزینه نگاهداری نیروهای خود در ایران را نیز به دولت ایران تحمیل نمودند. چنین سیاستهای متجاوزانه‌ای از سوی قدرتهای بزرگ در سالهای آتی و به خصوص در جنگ جهانی دوم تکرار شد.

(ت) جنگ جهانی دوم و تلاش انگلستان برای تجزیه ایران

تدقیق در نقش‌آفرینی انگلستان در ایران در فاصله سالهای جنگ جهانی دوم نیز حکایت از تلاشهای این دولت در جهت بحران‌آفرینی در ایران تا سرحد تجزیه خاک کشور و احیای قرار داد ۱۹۰۷ م. دارد. دولت ایران در جنگ جهانی دوم (سپتامبر ۱۹۳۹ تا اوت ۱۹۴۵)، نیز به مانند جنگ جهانی اول اعلام بیطرفی کرد. با اینحال خاک ایران توسط متفقین به خصوص دو کشور بریتانیا و روسیه مورد هجوم قرار گرفت. در این جنگ نیز قدرتهای بزرگ بدون توجه به اعلام بیطرفی دولت ایران به بهانه‌های واهی‌ای چون «مبارزه با جاسوسان آلمانی»، خاک ایران را تصرف نموده و خسارتهای فراوانی بر ملت ایران تحمیل نمودند.

بحرانهای «اشغال آذربایجان» و «غائله فارس» که هر دو تحت حمایت دولتهای متجاوز روسیه و بریتانیا تکوین یافته بود تنها دو نمونه از اقدامات متجاوزانه این قدرتها علیه منافع ملت ایران بود. بنا به اسناد، شواهد و قرائن متعدد دولتهای متجاوز در سالهای اشغال ایران نه تنها اعتنایی به موضع بیطرفی تهران نداشتند بلکه حتی اقدامات بسیار گسترده ای را برای تجزیه و تقسیم ایران در دستور کار قرار داده بودند. در این زمینه اسناد تاریخی به دو سیاست دولت بریتانیا که یکی «تجزیه» و دیگری «تحت الحمایگی» ایران را مدنظر دارد، صراحتاً اشاره دارد.

راهاندازی غائله فارس یکی از اصلی ترین اقدامات انگلستان در راستای تجزیه ایران در این سالها بود. با افزایش فعالیتهای حزب توده در ایران دامنه فعالیتهای این حزب به مناطق جنوب و به ویژه به میان کارگران شرکت نفت کشیده شد. این امر افزایش اعتراضات و اعتصابهای کارگری در این مناطق را با خود به همراه داشت. شدت اعتراضات به گونه ای بود که در بسیاری از نقاط نفت خیز کشور شاهد اعتصاب و اعتراض کارگران بودیم. این وقایع بر دامنه نگرانی های انگلیس افزود، از این رو انگلستان درصدد چاره جویی برای دفع مخاطرات احتمالی برآمد. در این هنگام کارشناسان بخش شرقی وزارت امور خارجه بریتانیا پیش گرفتن سه خط مشی را برای انگلستان در ایران توصیه کردند. این خط مشی ها عبارت بودند از:

۱. حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با حمایت و پشتیبانی ایالات متحده آمریکا از طریق مقابله با امپریالیسم تجاوزکار اتحاد شوروی

۲. تلاش دولت انگلیس برای تشکیل و تأسیس حزب یا احزاب سیاسی مخالف حزب توده در ایران (برای جلوگیری از گسترش فعالیت حزب توده در ایران)

۳. سومین راه کار توصیه شده از سوی کارشناسان وزارت امور خارجه بریتانیا به نقل از گزارشها عیناً چنین بود: «ما می توانیم فرض کنیم که استقلال ایران امری مربوط به گذشته بوده و دیگر وجود ندارد و در نتیجه برای حفظ منابع نفتی مربوط به کمپانی نفت ایران و انگلیس از دسترسی دولتی که ممکن است امتیاز ما را لغو کند، ما نیز باید تاکتیک روسها را به کار برده و برای ایجاد یک جنبش خودمختاری طلب در جنوب غربی ایران اقدام نماییم.» ۱۳

به شهادت تاریخ، بریتانیا به موازات گسترش فعالیت چپها در آذربایجان و دیگر نقاط کشور اقدامات فوق را به مرحله اجرا در آورد. بر این اساس انگلستان از آمریکا می خواست در اوضاع بحرانی ایران مداخلات مثبتی داشته باشد، توسط ایادی خود در داخل به

مبارزه با حزب توده می‌پرداخت و سرانجام اینکه شورش عشایر جنوب یا همان غائله فارس را سازمان داد.

البته راه کار اول و سوم در نگاه اول در تعارض با یکدیگر قرار دارند لکن با توجه به وجود اختلاف سلیقه میان مسئولین لندن نشین بریتانیا(وزارت امور خارجه) با برخی مسئولین سفارت این کشور در ایران چنانکه در اختلاف نگاههای موجود میان ارنست بوین ۱۴ و اوروم سارجنت ۱۵ این امر متجلی شد ۱۶، این امر چندان غیرمعمول به نظر نمی‌رسد.

پس از انعقاد موافقت‌نامه دولت مرکزی با پیشه‌وری و گسترش اعتصابات در میان کارگران نفت که محرک اصلی آن حزب توده بود انگلستان در راستای اجرای راه کار سوم به اقدام متقابل دست زد. «تشکیل انجمن ایالتی خوزستان» و «اتحادیه عشایر خوزستان» از آن جمله بود. ۱۷ جالب آنکه به غیر از جنوب ایران در نقاط غربی ایران از جمله کرمانشاه نیز شاهد بروز حرکت‌های آشوب طلبانه‌ای از سوی نیروهای وابسته به انگلستان بوده‌ایم. در کرمانشاه «قبادیان» با برپایی شورش نه چندان فراگیر به تقلید از اقدامات پیشه‌وری در آذربایجان خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد. نکته جالب و قابل تأمل آنکه رادیو لندن حتی قبل از آنکه خود قبادیان تقاضاهایش را به اطلاع دولت برساند، خبر تشکیل اتحادیه کرمانشاه و ایلات غرب به پیشوایی قبادیان را انتشار داد. ۱۸

(ث) فرجام سخن

با مروری گذرا بر گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران دخالت‌های مستمر انگلستان در امور داخلی این کشور به وضوح قابل ملاحظه است. در کنار سه مقطع بررسی شده در این نوشتار نباید نقش آفرینی انگلیس و آمریکا متحد استراتژیک‌اش در راه اندازی کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت قانونی محمد مصدق ۱۹ و نیز اقدامات استعماری این دولت در دوران قبل، حین و پس از انقلاب اسلامی ایران ۲۰ را نادیده انگاشت. دو مقطعی که به حسب اهمیت فراوان نیاز به بررسی جداگانه دارند.

همانگونه که در نمونه‌های تاریخی مذکور اشاره شد انگلستان هیچگاه برای استقلال ایران ارزش قائل نبوده و استقلال و عزت ایران همواره تابعی از منافع این دولت بوده است. سیاست‌های خصومت آمیز انگلیس در قبال ایران را باید به عنوان عبرتهایی تاریخی

مورد توجه قرار داد. بر این اساس و بنا به «معرفت تاریخی» یاد شده نمی توان و نباید با نگرشی خوش بینانه به تعامل حداکثری با کشورهایی چون انگلستان پرداخت. کشورهایی که به شهادت تاریخ «دشمنی مستمر» با ایران اسلامی داشته اند.

پی نوشتها

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۰۷۶۶/تئوری-ساز-انگاری-تحولات-معاصر-ایران-لزوم-ایران-معاصر-تحولات-انگاری-ساز-تئوری>